

## انتخابات: فرصت یا نکتب؟

بخش نخست:

### احمدی نژاد را قورت بده!

امین حصوری [amin.hosuri@gmail.com](mailto:amin.hosuri@gmail.com)

#### 1 [ مقدمه ی طبی: سندروم احمدی نژاد

جامعه ی ما به طور مهلکی بیمار است. مدتی است که این جامعه به بیماری همه گیر و خطرناکی مبتلا شده که علایم آن در دوره ی انتخابات به طور چشمگیری افزایش یافته است. این بیماری چیزی نیست جز " سندروم احمدی نژاد ". البته احمدی نژاد به سان یک آلودگی میکروبی یا نظایر آن، در طی 4 سال گذشته این فرصت را داشته که در پیکر دردمند جامعه ی ایران زخم و مرض های تازه ای ایجاد کند، اما گویی از یاد رفته است که او تنها به کثرت و شدت دردها و بیماری های گذشته افزوده است، ولی در واقع پیامد طبیعی آنها بوده است. به عبارت دیگر "سندروم احمدی نژاد" که با بیماری احمدی نژاد متفاوت است، به این خاطر مهلک است که با اغراق بیش از حد و تاکید تک عاملی در مورد نقش و عملکرد یک عامل بیماری زا [خود احمدی نژاد]، موجب گردیده که سایر مرض ها و به ویژه آنهایی که مزمن بودنشان راه ورود و رشد میکروبی یاد شده را باز کرده است به فراموشی سپرده شوند. بدبختانه حتی «متخصصین» مربوطه هم سعی می کنند همه ی علایم ناهنجاری در پیکر نحیف جامعه را به این « بیماری بابی روز » نسبت دهند و به این ترتیب با عوض شدن جای علت و معلول، همه ی شناسایی ها و درمان های ضروری، به نفع درمان بیماری احمدی نژاد متوقف شده است چرا که این بیماری شناخته شده تر است و حذف آن هم [پس از طی دوره ی حاد فعالیت اش] نسبتا آسان و کم هزینه است. پس با برجسته کردن نقش این میکروب و سپس حذف بی دردسر آن، به راحتی می توان «بیمار» را به اثر بخشی درمان متقاعد یا حداقل - تا مدتی - امیدوار کرد. بنابراین «سندروم احمدی نژاد» یعنی ترس روانی و جنون آمیز از بیماری احمدی نژاد و گسترش تصاعدی این ترس در جامعه!

باید دید پس از فروکش کردن اجتناب ناپذیر تب دوره ی فعالیت این باکتری سیاسی (که متخصصین امر قطعا آن را به پای نکاویت تشخیص و توصیه ها و خدمات درمانی «مسئولانه» ی خود خواهند نوشت) آیا این پیکر افسون زده جانی تازه خواهد گرفت و بر پاهای خویش خواهد ایستاد؟ به گمان من چند صباحی نشاطی کاذب گریزناپذیر خواهد بود و در عین حال کاملا محتمل است که همان گروه متخصصین، مشکلات بعدی بیمار [یعنی بازگشت علایم بالینی همان بیماری های مزمن گذشته] را تا مدت ها به اثرات و عوارض بیماری احمدی نژاد نسبت دهند. اما برای کسانی که از افسون نسخه های جادویی اطبای آسان طلب رهایی یابند، باز هم فرصتی برای داوری و بازبینی روش های تشخیص و راهکارهای درمانی فراهم خواهد شد. باشد که این بار انبان تجربه از این بازی پر درد بی نصیب نماند.

#### 2 [ انتخاباتی با محوریت احمدی نژاد:

احمدی نژاد پیشاپیش برنده ی این انتخابات است، چون به طور حیرت آوری توانسته است بر نظرات سیاسی و آرای اکثر رای دهندگان تاثیر بگذارد، به ویژه آنهایی که رای می دهند تا به او رای نداده باشند. به باور من جایگاه این فرد به عنوان یک کوتوله ی سیاسی پر مدعا در تاریخ سیاسی کلان ایران چیزی بیش از ملیجک ناصرالدین شاه یا نهایتا پزشک احمدی رضا شاه نخواهد بود. اما عده ی زیادی مصرانه تلاش می ورزند که ردای هیتلر وطنی را بر قامت او بدوزند. دوختن چنین ردایی اگر ضروری باشد، تنها برارنده ی آن کسی است که با قاطعیت و رضایت کامل و با حقانیتی پیامبر گونه فرمان اعدام و کشتار جمعی صادر می کرد و اعتلای نژاد مسلمانان شیعه را رسالت بی چون و چرای خود می پنداشت. کسی که پس از 20 سال از ترک گفتن اجباری مسند ولایت مطلقه، هنوز مریدانش [اصلاح طلب یا اصول گرا] خطوط قرمز نظام و عملکرد یکدیگر را با کاریزمای او مقیاس می زنند.

تبلیغ این رویکرد «دیو سازی» که طبعاً پری سبزیپوشی هم به فرینه خواهد داشت [نسخه ی سیاسی سیاه و سفید نمایی های فیلم های هالیوودی]، تا جایی که به اصلاح طلبان حکومتی مربوط می شود برای من قابل درک است. چرا که آنها در این سالیان سعی و خطا برای خیز به سوی «کرسی خدمت»، قواعد بازی حرفه ای در کارزار قدرت سیاسی را به خوبی فرا گرفته اند. آنها با دیو نمایاندن احمدی نژاد، هم تجربه ی 8 ساله ی خود در اصلاحات و چهره ی شیخ مربوطه را تطهیر می کنند و هم بازگشت خود به قدرت را تنها امکان رهایی از شر دیو موجود قلمداد می کنند. آنها به عنوان پشتوانه ی کارآیی این رویکرد، تجربه ی تقابلی موفق «ناطق نوری» - «خاتمی» را هم پشت سر دارند. آنها همچنین بابت عدم حمایت مجدد مردم از اصلاح طلبان پس از پایان شرم آور اصلاحات مدلی خاتمی، مردم را بدهکار خود می انگارند و شوربختانه مردم نیز در دوره ی عجز و ناله ی همگانی از بختک احمدی نژاد، به طور غیر انتقادی چنین دینی را پذیرفته اند. به همین خاطر اصلاح طلبان از یادآوری این «قصور» و تبعات آن به بهترین نحو بهره می گیرند. وانگهی برای غلبه بر حریف چه حربه ای بهتر از دست گذاشتن روی نارضایتی های عمومی و فراقکنی تشدید آمیز آنها در چهره ی از اعتبار افتاده ی حریف. و مهمتر از همه آنکه با فراقکنی تمامی «شر» در چهره ی یک فرد، ساختاری که خود جزئی لاینفک از آن هستند و به اعتبار آن در این بازی سهمی و دستی دارند، تا حد زیادی از کارکردهای باز تولیدی «شر» مبرا می شود تا زمینه برای دور تازه ای از بازی نفس گیر قدرت مهیا شود. درست همان طور که در بازی های کامپیوتری با فشردن دکمه ی again در انتهای شکست حریف، صفحه ی جدید و پاکیزه ای برای شروع بازی نفر بعدی گشوده می شود.

با مرور روزنامه ها [که به برکت فضای انتخاباتی از موهبت آزادی انتقاد به احمدی نژاد و متقابلاً انتقاد به موسوی یا کروبی برخوردار شده اند] و گردشی مختصر در سایت های اینترنتی و یا با رجوع به ایمیل های جمعی، جایی که قطعه های سیاسی - تبلیغی از نویسندگان و ژورنالیست های مطرح یا گمنام در مقیاس انبوه، مکرراً Forward می شوند، بازگشت چیزی نظیر آن سناریوی قدیمی «دست انگلیس در کار است» به وضوح و قاطعیت ناامید کننده ای قابل مشاهده است: سناریویی که به ویژه در ماههای اخیر با ترجمان امروزی: «همه ی مشکلات زیر سر احمدی نژاد است» به یکی از متداول ترین ابزارهای تحلیل سیاسی برای اغلب مردم عامه و حتی بخش زیادی از فرهیختگان [تحصیل کرده ها] تبدیل شده است. در سطح عمومی تر، انبوه SMS هایی که روزانه با موضوع احمدی نژاد مبادله می شوند [جدی یا جوک] و نیز محتوای محاورات شبه سیاسی روزمره ی مردم [که این روزها «به حمد الله» در اثر نشاط حاصل از فضای انتخاباتی، همگی سیاسی شده اند] موید گسترش عمومی این نگاه تقلیل گرا و «خیر و شری» است.

اما دمیدن در آتش این هیاهوی «خیر و شر» و کوبیدن بر طبل «احمدی نژاد هراسی» از سوی روشنفکرانی که خود را بیرون از ساختار رسمی قدرت تعریف می کنند برای من قابل فهم نیست. شاید در این مورد این گونه بتوان خود را قانع کرد که کسانی که دل خوشی هم از این سیستم ندارند، برای پیشبرد سیاست پراگماتیستی «ضرورت گزینش میان بد و بدتر» و در راستای به میدان کشیدن حداکثری مردم به منظور جلوگیری از غالب شدن «گزینه بدتر»، آگاهانه و به عنوان یک تاکتیک سیاسی، به این تقابل «خیر و شر» دامن می زنند. یا شاید آنها هم واقعا خود مرعوب این هراس عمومی شده اند؟!

در هر حال جای این پرسش از آنان باقی است که پس از بیرون راندن دیو کنونی به هر قیمتی، جن مهربانی که بدین ترتیب و با کمک شما از چراغ بیرون می آید، آیا به فرمان شما جادویی خواهد کرد؟ [تغییرات وعده داده شده در همان سطح حداقلی که شما انتظار دارید]، یا اینکه برای جادو کردن از جایی دیگر فرمان خواهد گرفت؟ و اگر درخواست شما برای جادو کردن را بی پاسخ گذاشت، آیا حداقل به بازگشت مسالمت آمیز درون چراغ، بدون تحریف درخواست ها یا آسیب رساندن به درخواست کنندگان رضایت خواهد داد؟

اما جدای از این و به دور از بحث شرکت یا عدم شرکت در انتخابات، درستی کاربرد این تاکتیک پوپولیستی نیز محل چالشی جدی است. پرسش اینجاست که آیا بسیج توده ای بر مبنای تزریق یا تقویت هراس در جامعه می تواند ابزاری برای وصول به نتایج دموکراتیک و ماندگار در مبارزات اجتماعی - مدنی باشد؟

### 3 [ سناریوی وحشت همگانی با بازیگری احمدی نژاد:

گسترش نگاه «خیر و شری» به همان سان که با برجسته کردن ترجمان عینی «شر» [احمدی نژاد]، بر ایجاد ترس و وحشت و انزجار عمومی تکیه دارد، با ایجاد نیاز به ورود قهرمان [مظهر خیر] نیز نسبتی ناگزیر می یابد و این برای حرکت های مدنی یک رویکرد واپسگراست، نه فقط از آن رو که مردم را - در صورت غفلت از «انتخاب درست» - در برابر هجوم «شر» کاملاً بی دفاع جلوه می دهد و در موازنه ی قوای میان مردم و حکومت، وزن مردم را بهرحوالی صفر تقلیل می دهد، بلکه همچنین به این دلیل که به جای رشد تدریجی سطح بینش سیاسی و توان تحلیل انتقادی مردم [که قاعدتا بایستی جزئی اساسی از هر حرکت اجتماعی مترقی باشد]، آنان را به تفکر تقلیل گرا و ساده انگارانه و نیز قیّم طلبانه هدایت می کند. تفکری که لاجرم از جنس جزم اندیشی است که البته با عادت ها و ذهنیت های جامعه ی مذهبی ما همخوانی دارد و می توان بر آن «جزم اندیشی مدرن سیاسی» هم نام نهاد. اما آیا برای رهایی از مناسبات جامعه ای توده ای [امت اسلامی] و گذار به جامعه ای مدرن تر، می توان از ابزارهای توده پرور استفاده کرد؟! شاید باز هم به رسم همیشه، فوریتِ هدفِ «مقدس»، وسیله ی «گریز ناپذیر» را توجیه کند! همچنان که برای گریز از شاه، بی پروا امام ساختیم، یا مصلحت اندیشانه و با سکوت خود به این فرآیند «امام سازی» تن دادیم!

به هر حال یکسانی این رویکرد همگانی ترس محور و پوپولیستی بودن این هیجان سیاسی [نشاط انتخاباتی] که متکی بر دامن زدن به وحشت عمومی به کمک همه ی طرفد ها و ابزارهای ممکن رسانه ای است، خود روندی شوم و هراس آور است که تبعات منفی آن در رشد اجتماعی، از فواید احتمالی اش بیشتر است.

در دنیای کاملاً رسانه ای کنونی که امکان کسب آگاهی، با امکان تاثیر پذیری از رسانه ها هر دو به طور توأمان رشد چشمگیری یافته اند، تاکتیک «خیر و شر سازی» و ایجاد ترس و وحشت همگانی از خطر هجوم کاملاً محتملِ مصداق های «شر»، ابزار موثر و شناخته شده ای برای القا و پیشبرد سیاستگزاری های خاص از سوی دولت هاست. بدین لحاظ کاربرد این تاکتیک مختص جوامع بسته و نفرین شده ای مانند کشور ما نیست. برای مثال «مایکل مور» فیلمساز برجسته ی آمریکایی در فیلم های «بولینگ برای کلمباین» و «فارنهایت 9.11» به خوبی نشان داده است که چگونه دولت های متوالی در ایالات متحده، به ویژه دولت های بوش پدر و پسر خلف اش، با تحریک دایمی هراس عمومی در میان مردم از حمله های قریب الوقوع تروریست ها، فضای جامعه را در وضعیتی نگاه داشتند که سیاست های جنگ طلبانه ی آنان قابل توجیه باشد..... ما نیز نسخه ی معادل دیگری از آن را در سال های آغازین دهه ی 60 در کشورمان تجربه کردیم: اینکه با تکیه بر مفهوم پردازی های سیاه و سفیدی «اسلام» و «دشمنان اسلام» و یا «انقلاب» و «ضد انقلاب» و با بهره برداری از فضای پر التهاب جنگی، چگونه «منافقان» و «کمونیست ها» و همه ی آنهایی که در آن زمان مصداق عینی شر بودند، دسته دسته به جوخه های مرگ یا چوبه های دار سپرده شدند و البته کسی را یارای دم بر آوردن نبود، چون اسطوره ها بر اذهان غلبه داشت و به سادگی می توانستی به مرتبه ی یکی از مصداق های شر «تنزل» داده شوی! .....

بنابراین باید از تمامی کسانی که صادقانه و به منظور کمک به ارتقای وضعیت موجود و بهبود شرایط جامعه، شرکت در انتخابات را بر می گزینند و آن را تبلیغ می کنند درخواست کرد که: لطفاً با روش خود و بدون تن دادن به بازی «خیر و شر سازی» اصلاح طلبان به این کار بپردازید! بازی ای که با محوریت شعار «همه با هم علیه خطر احمدی نژاد» آغاز شده و اینک با عروج قهرمان [ها] اوج گرفته است. در این صورت شما سهم کمتری در بازتولید تفکرات سیاسی اسطوره ای و پروژه ی پایان ناپذیر توده سازی خواهید داشت؛ در این صورت می توانید به مردم بگویید که رای دادن شما به معنای تاکید بر مطالبات مدنی و متعهد کردن نامزد مورد نظرتان به تحقق آن مطالبات است، نه به معنای تایید آن نامزد یا تضمین عملکرد آتی او؛ در این صورت از جمله ی صداهایی نخواهید بود که احمدی نژاد را بلاگردان نظام ساخته اند و با ظرافت و پایداری، افشاگری هایشان را در جهت «نزدیک بین» ساختن مردم و توهم آفرینی جمعی متمرکز کرده اند. به عبارت دیگر تنها در صورتی استدلال تان مبنی بر «ارجحیت بد بر بدتر» و یا «استفاده از تمامی ظرفیت های موجود» به عنوان کنشی سیاسی قابل تامل می گردد که به روشنی آن را به مردم اعلام کنید؛ اینکه فلان یا بهمان شخص انتخاب شما در شرایط عادی نخواهد بود، بلکه محدودیت های غیردموکراتیک نظام موجود این انتخاب را به شما تحمیل کرده است. تنها در این صورت و با فراگیر شدن این کردار سیاسی در میان همه ی مبلغین مستقل رای دادن است که می توان به مهار سیل توهامات اسطوره ساز و توده پرور و اجتناب از قهقرای مکرر سیاسی امید داشت. اما این توصیه های بدیهی در تناقضی اساسی با رفتارهایی است که برای رهایی از شر «بدتر»، «بد» را از هر عیبی میرا می کنند و شیفته وار او را می ستایند، همچنان که از «بدتر» قدرت مهبی می سازند که قادر است بار تمامی سیاهی های ساختاری نظام را بر دوش بکشد.

به طور قطع آن دسته از مخالفان وضع موجود که این بار در سنگر تاکتیکی انتخابات و با نقد سیاست های احمدی نژاد به مصاف نظم موجود می روند، «به در می گویند تا دیوار بشنود» و در واقع در پوشش نقد و نفی احمدی نژاد، سیاست های نظام حامی وی را آماج حملات خود قرار می دهند تا در کنار آن به اشاعه ی عمومی مطالبات معوق دموکراتیک می پردازند. بی گمان معیار نهایی برای قضاوت در مورد ثمربخشی این رویکرد آن است که این تاکتیک تا چه حد می تواند به توانمند شدن جامعه مدنی و جنبش های اجتماعی ترقی خواه خدمت کند. از این لحاظ مهم آن است که کدام طرف می تواند در نهایت برنده ی این میدان باشد. مردم [با پیشبرد و عمومی کردن مطالبات خود] یا حکومت [با بازیابی و پوست اندازی مجدد خود]؟ [دوستان موشکافی که همواره با ظرافتی قاطع یادآوری می کنند که حکومت هم بر ساخته ی خود مردم است، این تفکیک سهل انگارانه را نادیده بگیرند!]

برای پاسخ به این پرسش شاید مناسب باشد که جایگاه واقعی احمدی نژاد را در ساختار قدرت بررسی کنیم. این کار را از فضای انتخابات حاضر شروع می کنیم:

در جریان این هیجان و التهاب اجتماعی، عملکرد کلی حکومت بسیار معنا دار است: با سخاوتمندی بسیار [پس از حذف غریبه تر ها با فیلتر شورای نگهبان] عرصه را برای بحث و جدل های عمومی و حتی انتقادات و افشاگری ها و تندروی هایی که بعضا [در شرایط عادی] خارج از محدوده به نظر می رسند باز گذاشته است. البته شاید چاره ای جز این کار یا تظاهر به این کار نداشته است. حاکمان بالا دست همچنین با سعه ی صدر اسلامی در این چند سال اجازه داده اند احمدی نژاد در قامتی بسیار فراتر از آنچه جایگاه قانونی یک رئیس جمهور در ایران اجازه می دهد، در نظر همگان در بیرون و درون کشور جلوه کند. آنها آگاهانه به این تصور دامن زده اند که ماجراجویی های گره خورده با انرژی هسته ای و سیاستگزاری های کلان در حوزه ی اقتصاد و روابط خارجی [و گسترش ستیزه جویی ها با اسرائیل و غرب] همه و همه تا حد زیادی [اگر نه تماما] متأثر از تصمیمات اصولگرایانه و نابخردایانه ی اوست. کسی که اگر چه تا چندی پیش حتی در عرصه ی سیاسی ایران هم کمابیش گمنام بود، ولی اینک به برکت قابلیت های عصر رسانه ای، چنان شهرتی در سطح جهان به هم زده است که اغلب اوقات متأسفانه ایران را با نام او گره می زنند. حاکمان بالادست همچنین در این مدت همواره خود را در پشت قامت نه چندان رعنا ی او پنهان کرده اند و البته در همان حال به یاد داشتند که هر از گاهی انتقاداتی کلی و مبهم را با آمیزه ای از توصیه و نصیحت طرح کنند و یادآور شوند که آنها با تندروی و ماجراجویی و غیره موافق نیستند! تا بدین ترتیب با مخدوش شدن جایگاه تصمیم گیرندگان و مجریان در اذهان عمومی، همه چیز در غباری از ابهام و توهم پیچیده شود..... اما موضوع در همین حد متوقف نمانده است. دامنه ی ترفیعات سیاسی این آدم در نزد اذهان مردم چنان وسعت یافته است که سیاست های امنیتی نظام و سرکوب های گسترده ی حرکت های مدنی را هم به او نسبت می دهند و حتی برخوردهای قضایی بسیار ناعادلانه با فعالین سیاسی و مدنی و صنفی را از چشمان شریر او می بینند [آیا در دوره های قبل ندیدیم؟!]. همچنان که فقر عمومی و نابسامانی اقتصادی را زاده و پرداخته ی دولت او می بینند و فراموش می کنند که او در سطح کلان ادامه دهنده ی سیاست های نئولیبرالیستی خاتمی و رفسنجانی در قالب طرح های تعدیل اقتصادی بوده است. مردم همچنین از یاد برده اند که افول وضع اقتصادی شان از دوره ی خاتمی مشهود و عیان گردید و اینک در ادامه ی همان سیاست ها و در ادامه ی رشد مافیای اقتصادی بنیادها و سپاه پاسداران و بیت رهبری و آستان قدس رضوی و رفسنجانی ها و غیره [گیریم با حماقت های تسریع بخش و تشدید کننده ی دولت احمدی نژاد] تنها شیب و شتاب ظهور بحران ها افزایش یافته است.

همه ی این توهمات و فراموشی ها موجب شده است که در چهار سال گذشته به تدریج تصویری همگانی از کلیت واحدی به نام «حکومت احمدی نژاد» به وجود بیاید، همانی که امروز مردم کمره مت به پایان دادن آن بسته اند. و طبیعی است که این خیزش عمومی نمودی حماسی بیاید، چون سویه های توهم آمیز «حکومت احمدی نژاد» و مبالغه های گزاف نهفته در آن، که برساخته ی مشترک مردم و رسانه ها و «حکمرانان در سایه» است، به شدت مورد غفلت قرار گرفته است. تو گویی در این سال ها حکومت زمام امور خود را به دست او سپرده بود و در عین حال حاکمان را توان مهار کردن گزافه گویی ها و بداهه نوازی های افسارگسیخته ی این «خادم کوچک» نبوده است!

از سوی دیگر اگر به موضع گیری های اخیر بسیاری از «استوانه های قدرت» در ایران نسبت به احمدی نژاد توجه کنید، شاید شما هم تصدیق کنید [یا لاقلاً در شک قرار بگیرید] که احمدی نژاد همانند یک کودک گنجهکار با تاوان خطاهای خود تنها مانده است [برای نمونه موضع گیری های رفسنجانی، لاریجانی، حداد عادل، مجمع روحانیت مبارز، اعضای شورای امنیت ملی، نمایندگان موثر مجلس، علمای تراز اول حوزه ی علمیه قم و ...] و اتفاقاً همان استوانه های مذکور اجازه می دهند که همگان بدون هیچ هزینه ای به سبیل سهل الوصولی به نام محمود احمدی نژاد شلیک کنند. در حقیقت شلیک به این سبیل به مثابه بلاگردان نظام ماهه است که به

ارزان ترین و البته ضروری ترین «فعالیت سیاسی» در ایران بدل شده است. از این لحاظ محمود احمدی نژاد برای نظام جمهوری اسلامی فدایی مخلصی است که داوطلبانه تمام بدی های نظام را به جان خریده است تا با قربانی کردن نام خویش، کفاره ی گناهان نظام را بپردازد و به سان هم قطار سلفش، فرصتی دیگر برای تظهير و تنفس در اختیار نظام قرار دهد.

در این میان پخش شدن گسترده ی دیدگاه رهبر از زبان نماینده ولیه فقیه در سپاه پاسداران مبنی بر حمایت قاطع وی از احمدی نژاد به عنوان گزینه ی انتخابی نظام [با توجه به تجربه ی دفعی مشابه آن در مورد ناطق نوری] و تحرکاتی نظیر آن، بر این شائبه دامن می زند که گویی شرکت در انتخابات و رای دادن به کسی جز احمدی نژاد یک نوع مبارزه ی مسالمت آمیز با نظام و نه گفتن به آن است. اما عجیب به نظر می رسد که نظام برای شنیدن این «نه» چه اشتیاقی از خود نشان می دهد: از باز گذاشتن فضای انتقادات و افشاگری های بی وقفه تا سکوت در برابر رسوا کردن بی پروا و همه جانبه ی احمدی نژاد تا جرم شمردن دعوت به تحریم انتخابات. و در کنار اینها استفاده از ابزارهای سنتی و همیشگی مانند پایین آوردن سن حداقلی برای رای دادن و تکلیف شرعی قلمداد کردن شرکت در انتخابات و غیره. بنابراین ظاهرا با معمایی مواجه هستیم: چگونه است که هم مردم و هم سران نظام آرزومندند که از 22 خرداد، 2 خردادی دیگر زاده شود [گیریم هر کدام با علایق و اهداف خاص خود]؟! به عبارت دیگر به نظر می رسد که با یک بازی «برد-برد» مواجهیم! به این معنا که این بازی گویا بازنده ای ندارد و با شرکت هر چه بیشتر مردم در انتخابات، هر دو سوی میدان برنده خواهند بود: حکومت و آنهایی که تغییر می خواهند!

به باور من ظهور پدیده ای به نام احمدی نژاد بیش از هر چیز «چماق» حکومت به ناراضیانی داخلی و دولت های غربی بوده است، تا بار دیگر زمینه برای رو کردن «هویج» متناسب فراهم شود. چماقی که سرخوردگی عمومی از اصلاحات حکومتی، بیرون کشیدن آن و حتی پذیرش مردمی آن را اجتناب ناپذیر کرده بود [بدین معنا احمدی نژاد فرزند مشروع اصلاحات حکومتی بود، نه نقطه ی مقابل آن]. چماقی که البته تا اینجا با سیاست های توسعه طلبانه و میلیتاریستی آمریکا و اسرائیل و منافع اقتصادی روسیه و چین هم به شدت همخوانی داشته است. به عبارت دیگر دامنه ی تظهير کنندگی احمدی نژاد، علاوه بر چهره هایی چون رفسنجانی و دیگر «استوانه ها» و نیز جریان موسوم به اصلاحات در داخل کشور، برخی بازیگران بین المللی عرصه ی سیاست را هم ناخواسته در برگرفته است. بنابراین همان طور که بر آمدن احمدی نژاد انتخاب نظام بود، افول قریب الوقوع او هم مصلحت و تدبیر نظام است. این دستمال به قدر کافی چرک شده است و دیگر توان جذب کثافت ندارد!

احمدی نژاد علیرغم خواست همه ی ما بخش بیرونی فضای سیاسی ایران را به مدت 4 سال در اختیار خود داشت، البته در مقام یک مجری با حدی از درجات آزادی [به رغم باور بسیاری از دعوت کنندگان به انتخابات]. و برآمدن او به عرصه پیش از آنکه حاصل عملکرد مردم با صندوق های رای باشد، نشان از سرخوردگی عمومی و نابودی کامل حس مشارکت مدنی در پایان دوره ی اصلاحات داشت. به باور من وحشت بزرگ، تکرار احمدی نژاد برای 4 سال بعدی نیست، کابوس واقعی آنجاست که او توانسته باشد چنان ذهن و روان ما را تسخیر کند که هر طرح و تصمیم تازه ای برای چگونگی مشارکت سیاسی و دخالت گری مدنی در سرنوشت اجتماعی آینده مان را مشروط به خود کرده باشد، به طوری که راه را بر کنش سیاسی - اجتماعی مسفل ما ببندد. و این همان تسخیر شدگی واقعی است! ..... به این ترتیب جامعه به رغم خواست خود برای گریز از بلا در همان مسیری می گریزد که به «پروژه ی احمدی نژاد» منتهی می شود. و این تناقض تلخی است که در درون رویکردهای ترساننده با محوریت «همه ی راهها به رم [بخوانید احمدی نژاد] ختم می شود» موجود است.

## 5 [ مرگ احمدی نژاد و تب موسوی - کروی: ]

هیاوهی گسترده در طی کشاکش های انتخاباتی در دانشگاهها و سایر نهادهای عمومی و جامه دریدن های دانشجویان و روشنفکران و فعالین مدنی برای این یا آن کاندیدا و نمایشی عمومی از به عرش اعلا رساندن ایکس و به قعر سفلی افکندن ایگرگ [نام ایگرگ طبعا با محمود آغاز می شود] و بازتاب جنجالی همه ی اینها در مطبوعات و رسانه ها، بیانگر آن است که شور انتخابات همه را درگیر و حتی مسحور کرده است، به طوری که جو تهییج عمومی و امواج اجتماعی فزاینده ی پیامد آن، حتی بسیاری از حمایت های محتاط و مشروط را هم از سطح تاکتیک به استراتژی بدل کرده است. در این فضای ملتهب هر گونه قضاوت مستقلی با چالش مواجه می شود. چرا که دشوار بتوان این شور و هیجان گسترده را توهم همگانی دانست و دن کیشوت وار خلاف جریان عمومی ایستاد. چه بسا حقیقتی در آن نهفته باشد و در این صورت چه ترسناک است از قافله عقب ماندن!

باید پذیرفت این شور و هیجان و تقلای عمومی برای تاثیر گذاری در نتیجه ی انتخابات، واقعی و غیر کاذب است و بر خلاف تصور برخی ها، تظاهر و شعبده ای برساخته ی دست حکومت نیست، گرچه حکومت با مهارت تمام زمینه را برای رشد و گسترش و همه گیر شدن آن مهیا کرده است و بر آن نظارت دارد..... این شور عمومی، بیان تلخ و صریحی است از مخوف بودن سیستمی که سال هاست هر گونه روزنه ی امیدی را به روی مردم بسته است و به ویژه در طی 4 سال اخیر با اصراری زاید الوصف، توان و قدرتش را برای بسته نگاه داشتن این روزنه، به طرز بیرحمانه ای به رخ مردم کشیده است. بنابراین این شور و التهاب عمومی، تقلای مردمی است که به ناامیدی و شکست خو کرده اند و اینک دوباره روزنه ای را پیش روی خود باز می پندارند. این تقلا اگر چه انسانی و بدین لحاظ ستودنی است، اما نوید بخش و قابل افتخار نیست. چون تقلای مردمی است که از خود قطع امید کرده اند. به تعبیر دیگر می توان گفت این شور و هیجان و تلاش عمومی، ماهیتی تراژدیک دارد، چون در عین نشأت گرفتن از یاسی فراگیر و احساس ضعفی مزمن، به خود نوید و تسلائی تحولی ملموس را می دهد و هشدار دهندگان را بدکیش و دشمن خو می انگارد. این برانگیختگی جمعی، تراژدیک است چون بخشی از چرخه ی مهوع «امید-سرخوردگی-سکون» است که با روند کنونی اوضاع، پایانی بر تکرار آن متصور نیست.

سویه ی دیگر رقت انگیز بودن این تلاش عمومی، مازوخیستی بودن آن است. چیزی نظیر دخیل بستن زندانیان بر زندانبانان خود و امید بستن به مروت و انصاف آنان! و چه شباهت گزنده ای دارد با یکی از داستان های «رومن گاری» در کتاب «پرنندگان می روند و در پرو می میرند»..... مشارکتی جدی و سرسختانه و پر هیاهو در بازی، اما نه در خود بازی، بلکه در تشویق بازیگرانی که مردم به هر دلیل قانع شده اند که بهبود سرنوشت آنان به نتیجه ی بازی آنها وابسته است. مشارکتی از جنس هورا کشیدن یا فریاد کشیدن هایی از هیجان و خشم و اضطراب و انتظار برای بازیگران «کشتی کچ». فریادهایی که زمان آغاز و انجام و جهت و محتوا و محدوده ی بیان آنها از پیش تعیین می شود. همه ی اینها نشان از تنزل یافتن هولناک باور مردم به توان خود برای تغییر دارد و به همان سان بی باوری به توان تغییر خود. همه ی اینها از سوی مردمی است که بازنده بودن را چون تقدیر تاریخی خود پیشاپیش پذیرفته اند. چنین وضعیتی زاینده یا خویشاوند نزدیک قهرمان باوری است و چنین مردمی در رویاهایشان برای رهایی [اگر چنین رویایی زنده بماند] ابایی ندارند که ردای قهرمانی را حتی به ضد قهرمانان بسپارند [به تعبیر دوست نا دیده «ورتیگونه»]. قهرمانی بی رقیب خاتمی در گذشته [و برای عده ای تا هنوز] و قهرمانی قریب الوقوع موسوی [یا کروبی] به باور من چنین خاستگاهی دارند.

بر این اساس نقد رویکردهای مبلغ رای دادن [به ویژه آن بخش هایی که با برافراشتن پرچم واقع بینی و عملگرایی، دیگران را یوتویبایی و احساساتی معرفی می کنند]، از آن رو نیست که بر تغییرات کوچک و در عین حال نامحتمل دل بسته اند و یا اینکه تغییرات اجتماعی را تدریجی می خواهند. اتفاقا خواست تغییرات اجتماعی کوچک، ولی مستمر و تدریجی در شرایطی نظیر جامعه ی کنونی ما [و شاید بسیاری از جوامع دیگر] خواستی منطقی و قابل دفاع است. نقد این رویکرد از این زاویه قابل طرح است که فاعل این تغییرات مردم نیستند. مردم تنها دعوت می شوند که فاعلان این تغییرات را از میان پیشنهادات نظام برگزینند. این رویکرد به ویژه از این لحاظ متناقض و قابل نقد است که بر احساس ضعف و ناامیدی جمعی بنا شده است و سلب فاعلیت از مردم را تئوریزه، توجیه و تبلیغ می کند، چرا که کارکرد مردم برای ایجاد همان تغییرات تدریجی را به تنها کار قانونا و عملا ممکن تقلیل می دهد و هر آلترناتیو دیگری برای اجتماعی کردن چنین خواستی و بنیان گذاشتن یک مقاومت گسترده ی مردمی را پیشاپیش مردود و ناممکن اعلام می کند. بنابراین رویکرد یاد شده بر خلاف داعیه ی خود، رویکردی انفعالی است. در حالیکه با اطمینان گزافی رویکرد تمامی تحریم کنندگان را انفعالی معرفی می کند.

به نظر می رسد ما را با مرگ جهنم احمدی نژادی رودرو کردند تا با تب سبز مرداب خوشنود گردیم. و اینک احمدی نژاد می میرد تا تب موسوی [یا کروبی] فراگیر شود. اما آیا جامعه از این تب وخیم بیرون خواهد آمد یا باز به دامن تبی دیگر فرو خواهد غلتید؟ پاسخ نهایی به این پرسش در گرو شکل گیری یا عدم شکل گیری جنبش عمومی مقاومت مدنی در ایران است.

\*\*\*\*\*

**توضیح:** نگارنده موقعیت اجتماعی فراهم آمده با انتخابات را به واسطه ی درگیر شدن بخش زیادی از مردم به بازاندیشی و تامل درباره ی وضع کنونی و سرنوشت آینده ی خود یک فرصت می داند. اما فرصتی که درک یا استفاده ی نادرست از آن می تواند آن را به یک موقعیت نکبتی هم بدل کند. امیدوارم در بخش های بعدی بتوانم درک خودم را از ماهیت این فرصت و نحوه ی پاسخگویی به آن تشریح کنم. [Amin.hosuri@gmail.com](mailto:Amin.hosuri@gmail.com)